**باسمه تعالی**

خارج اصول

۳۰/۱۱/۹۱ تزاحم - طرق کشف ملاک در موارد تزاحم

**طریق احراز ملاک در تزاحم امتثالی**

بحث در مورد طریق احراز ملاک در تزاحم امتثالی بود و اینکه چطور فرق بین راههایی که برای کشف ملاک وجود دارد را بیان کردیم عرض شد که داشتیم دو راه با همدیگر مقایسه می‌کردیم چکیده عرض دیروز را من تکرار کردم بحث اطلاق ماده و راه حلی که حاج آقا با تناسبات حکم و موضوع می‌خواهند ملاک را از دلیل کشف کنند عرض کردم بحث مواردی که اجتماع امر و نهی باشد در اجتماع امر و نهی بنابر اطلاق ماده در مجمع می‌شود کشف ملاک کرد ولی بنابر مطلبی که حاج آقا مدعی هستند نمی‌شود چون نکته اصلی تیکه حاج آقا این هست که عرفاً قدرت معمولاً دخالت در ملاک ندارد، قدرت دخالت در ملاک ندارد البته این استثناء را هم می‌کنند می‌گویند قدرت در امور مربوط به احترام و توهین اموری که بازگشت می‌کند به احترام و توهین دخالت در ملاک دارد ولی چیزهایی که به مناط احترام و توهین نیست آنها نوعاً دخالت در ملاک ندارد و اما اینکه عدم اجتماع با محرم آنها هم دخالت در ملاک ندارد آن چیزی نیست که عرفاً یک چنین مطلبی به طور عام استفاده بله مگر یک دلیل خاصی وجود داشته باشد برای اینکه ما بفهمیم که مأمور به‌ای که با منهی عنه متحد شده و در یکجا جمع شده هم ملاک دارد آن بحثی نیست بحث این هست که به طور عام عرفاً شاهد برای اینکه عدم اجتماع با محرم جزو شرایط ملاک نیست نداریم این یک نکته، ‌نکته دوم این هست که کشف ملاک بنابر بحث اطلاق ماده تابع کیفت دلیل اثباتی است اگر دلیل اثباتی قدرت در آن اخذ شده باشد کشف ملاک در غیر صورت قدرت نمی‌شود اگر قدرت اخذ نشده باشد کشف ملاک می‌شود ولی خب طبق مبنای حاج آقا ربطی به دلیل اثباتی ندارد حاج آقا در واقع می‌فرمایند که هیچ مانعی ندارد که قدرت ثبوتاً در همه فروض وجود داشته باشد و اثباتاً قید بشود إذا قدرتَ خب سؤ‌ال این است که اگر ثبوتاً قدرت در همه صور هست قید اثباتی قدرت لغو نیست؟ ما به دو جور

پاسخ دادیم گفتیم نه لغو نیست اولاً اخذ قدرت در ملاک باعث می‌شود که امر از حالت تحکم‌آمیزش خارج بشود ملاطفت‌آمیز بشود و همین مقدار کافی هست برای صحت خطاب ثانیاً این در صورتی اشکال وارد هست که مراد از قدرت اثباتی عین قدرتی باشد که به حکم عقل معتبر است ولی معمولاً قدرت وقتی اثباتاً اخذ می‌شود مراد قدرت بلا حرجٍ هست بنابراین اخذ قدرت باعث می‌شود که صورت حرج از شمول دلیل وجوب خارج بشود هر چند ممکن است ملاک هم در صورت حرج هم موجود باشد ولی چون ایجاب اختصاص دارد به صورتی که انجام فعل با حرج همراه نباشد خب قدرت را در خطاب اخذ می‌کنند و لازم نیست اخذ قدرت در خطاب به جهت دخالت قدرت در ملاک باشد همین که دخالت دارد قدرت در ایجاب کافی هست یک نکته کلی هم عرض بکنم اساساً در محاورات عرفی این گونه نیست که محاوره عرفی دقیقاً به نحوی انجام بشود که هیچ لفظی کم و زیاد نشود یعنی یک کتابی گاهی اوقات یک نفر می‌نویسد بر مبنای اینکه با کمترین الفاظ بتواند مقصودش را بیان کند مثل تهذیب المنطق تفتازانی مثل صمدیه مرحوم شیخ بهایی که تقید به این هست که با الفاظ کم مقصود بیان بشود ولی محاورات متعارف عرفی این جور نیست که حالا چون فلان قید در حکم عقل دخیل هست ذکر شده عقل هم درک می‌کند پس ما بیاییم آن را اخذ نکنیم این صحبتها نیست خیلی وقتها همان چیزی که در عقل هم وجود دارد اثباتاً ذکر می‌کنیم و این خودش یک مهم است ببینید گاهی اوقات مثلاً سؤ‌ال می‌کند که آیا می‌توانم «الرجل یرید أن یتزوج امرأة هل یجوز أن ینظر الی شعرها و محاسنها» این را دو جور می‌شود جواب داد یکی اینکه بگویم نعم، یکی اینکه بگویم «نعم یجوز النظر الی شعرها و محاسنها» این جور نیست که اصرار باشد حتماً چون نعم مطلب فهمیده می‌شود آن مطلب را تکرار نکند نه خیلی وقتها یک مطلب را تکرار می‌کند این مثال که می‌گویم مثال واقعی است یعنی در روایات این شکلی وارد شده «نعم یجوز النظر الی شعرها و محاسنها» گاهی اوقات از این تکرار یک استفاده‌هایی می‌کنند مثلاً می‌خواهند بگویند که این در مقام تحدید مفهوم می‌خواهند از آن استفاده بشود که اینها خیلی روشن نیست که تکرارش می‌خواهد یک مطلب تازه‌خاصی تفهیم کنند

امثال اینها خلاصه ملاک ثبوتی روی اعم باشد اثباتاً حکم را اختصاص بدهند به صورت قدرت بگویند إذا قدرتَ ممکن است ملاک ثبوتی فقط در صورت قدرت باشد حکم را اختصاص ندهند اکتفاء کنند به همان چیزی که عقل درک می‌کند چون عقل به هر حال شرطیت قدرت را هم درک می‌کند اکتفاء کنند به همان قیدی که عقل درک می‌کند و خطاب را تقیید نزنند بنابراین از تقیید اثباتی کشف اینکه ملاک ثبوتی دقیقاً اندازه آن هست نمی‌شود و این تعبیری که گاهی اوقات در کلام مرحوم آقای صدر به عنوان یک اصل مفروض گرفته شده تطابق بین مقام ثبوت و مقام اثبات این به عنوانه اصلی از اصول عقلایی نیست تطابق بین مقام ثبوت و اثبات از این جهت هست که شارع باید به آن هدف ثبوتی‌اش برسد اگر بدون رعایت تطابق بین مقام ثبوت و اثبات هم به آن هدف رسیده بشود نیازی نیست بحث تطابق بین مقام ثبوت و اثبات به عنوانه مطرح نیست بحث این است که نقض غرض نباشد باشد و اگر با عدم تطابق هم نقض غرض نباشد آن نیازی نیست به این تطابق خیلی جاها آقای صدر روی این تکیه می‌کنند و می‌گویند تطابق بین مقام ثبوت و اثبات اقتضای مطلبی می‌کند یک چنین چیزی به این عنوان به تعبیر خود آقای صدر بحرفیته نداریم بله خیلی وقتها اگر تطابق بین مقام ثبوت و اثبات نباشد نقض غرض پیش می‌آید شارع به هدفش نمی‌‌رسد امثال اینها در اغلب موارد این قاعده، قاعده درستی است تطابق بین مقام ثبوت و اثبات ولی نه به ملاک خود تطابق به ملاک بحث نقض غرض پرسش: ... پیش حکمت است ... پاسخ: حکمت شارع هست این قرینه حکمت شارع است اقتضاء می‌کند که رفتاری انجام ندهد که غرضی را که می‌خواهد تأمین کند به آن غرض نرسد یا اوسع آن غرض را برساند در حالی هیچ هدفی در آن ندارد بین غرض ثبوتی یعنی آن غرضی که از خطابش به دست می‌آید و آن غرض اثباتی باید هماهنگی وجود داشته باشد در اینجا هم هماهنگی هست و لو در خطاب قید قدرت اخذ شده باشد در حالی که ثبوتاً اخذ نشده باشد یا بر عکس ثبوتاً اخذ شده باشد اثباتاً اخذ نشده باشد این تفاوتی هست که بین اینها هست خب حالا اگر من تصور می‌کنم که بخصوص در اموری که ریشه‌های عقلایی دارد اگر در خطاب قدرت هم اخذ

بشود در اینکه ملاک اعم فهمیده می‌شود شاید روشن باشد فرض کنید می‌گوید اگر می‌توانی به فقیر کمک کن، اگر می‌توانی به فقیر کمک کن آیا عرفاً این فهمیده می‌شود که اگر انسان قدرت ندارد کمک کردن به فقیر ملاک ندارد بخصوص در جایی که قدرت تکوینی دارد ولی قدرتش حرجی است شخصی با حرج بخواهد به فقیری کمک کند آنجا می‌گوید که تأمین نکرده مخارج این را ایثار که در واقع یک نوع انسان خودش را به حرج قرار بدهد برای تأمین مخارج دیگری اینها عرفاً فهمیده نمی‌شود که اینها مطلوب هست به نظر می‌رسد که جایی که در خطاب قدرت اخذ شده باشد و ریشه عقلایی داشته باشد آن امر در اینکه ملاک را اعم فهمیده می‌شود و ملاک تابع اینکه ثبوتاً خطاب مطلق باشد نیست چرا که خطاب مقید هم باشد ثبوتاً باز هم کشف ملاک می‌شود روشن است بله جایی که خطاب شرعاً یعنی ریشه‌های عقلایی نداشته باشد ریشه‌های شرعی داشته باشد تأسیسات شرعی باشد من تصور می‌کنم مشکل است در جایی که در خطاب قدرت اخذ شده باشد ما بگوییم که اعم است و اساساً در این جور موارد بدون اینکه، بدون راه خطاب ما کشف ملاک کردن در امور شرعی خالی از دشواری نیست یعنی دیگر حالا به هر حال حاج آقا می‌فرمایند این حتی در جاهایی هم که حکم تأسیسی شرعی با خطاب بیان می‌شود باز عرفاً تأمین فهمیده می‌شود قدرت را اعم از قدرتِ، من به نظرم خیلی روشن نیست پرسش: خصوصاً با توجه به اینکه حاج آقا ... پاسخ: نه اگر احتمال بدهیم که به مناط احترام و امثال اینها باشد آنها پرسش:... عبادات را ما انجام می‌دهیم از باب احترام مولا دیگر ... پاسخ: نه به خاطر اینکه من به کمالات می‌خواهم برسم پرسش:... پاسخ: نه فرض کنید کسالتی دارم نمی‌توانم فرض کنید نمازی را بخوانم خب آن موقع به آن مقامات نمی‌‌رسم دیگر پرسش:... پاسخ: آن دل می‌خواست یک بحث دیگری است ممکن است دل خواستن خودش کمالی را بیاورد پرسش:... احترام هم همین است دیگر پاسخ: نه بحث در این است که آیا، پرسش:... می‌گویند این شخص خب ... پاسخ: احترام یعنی این جور نیست که به طرف توهین نکرده باشد باشد بحث این است که شارع فرض کنید نماز را برای این آورده که انسان معراج مؤمن پیدا کند خب حالا ؟؟؟

نمی‌تواند بخواند خب معراج مؤمن پیدا نمی‌کند حالا چون نمی‌تواند این جور نیست که به اصطلاح نداشته باشد یعنی حتی نماز بر کسی هم که قادر نیست صلاحیت معراج و عروج و امثال اینها دارد این جور نیست که، من عرضم این است که اثبات اینکه حتماً، حالا در خصوص نماز و اینها آن ادله مطلقاتی که «الصلاة قربان کل تقی» نمی‌دانم معراج المومن و امثال اینها آنها شاید از خود آنها یک اطلاقی استفاده می‌شود که حتی در جایی که انسان هم قادر نباشد این اقتضاء می‌کند که اینها هم انسان را به کمال می‌رسانند و امثال اینها ولی جاهایی که یک چنین ادله‌ای نداشتیم آیا باز هم می‌شود اثبات کرد قدرت را یا نمی‌شود اثبات کرد یک مقداری به نظرم مشکل هست حالا یک چیزی که من فراموش کردم در آن بحث اصلاً اصل مبنای حاج آقا هست فکر کنم آن این بود که حاج آقا می‌فرمودند که یک دستوری که می‌‌گوید مثلاً «أنقذ هذا الغریق» با دستور دیگری که «أنقذ ذاک الغریق» اینها به صورتی که این دوتا غریق باهمدیگر باشند به این صورت ناظر نیست عرض من این هست که آیا وجداناً اگر دوتا غریقی وجود داشته باشد شارع اینجا بگوید هیچکدام را لازم نیست انقاذ کنی هیچکدام را لازم نیست این یک نوع تقیید نسبت به این خطاب احساس نمی‌شود؟ یعنی احساس نمی‌شود که یک اطلاق این خطاب تقیید می‌شود یا اینکه از اول این خطاب را نسبت به فرضی که هر دو غریق وجود دارند قاصر می‌بینند من احساسم این هست که عرفاً یک نوع تقیید حساب می‌شود اگر قرار باشد آن طبق بیانی که حاج آقا دارند در ظرف تزاحم ممکن است اگر در ظرف تزاحم شارع هیچ یک از دوتا حکم را واجب هم نکرده باشد هیچگونه خلاف قاعده‌ای مرتکب نشده چون فرض این است که به این ظرف ناظر نیست دیگر حکم این ظرف را باید از جای دیگر استفاده کرد امثال اینها البته ممکن است حاج آقا این جور بفرمایند که علت اینکه اینجا خلاف قاعده استفاده می‌شود آن این است که ما کشف ملاک می‌کنیم و اینکه شارع بخواهد ملاکی که در هر دو مورد وجود دارد از هر دو ملاک غمض عین کند این در واقع یک نوع خلاف قاعده هست به خاطر اینکه اصل این هست که این هر دو ملاک داشته باشند نه اصل به جهت، یعنی آن کاشفیت دلیل از ملاک که یک کشف

عرفی هست این کشف را شارع دارد کنار می‌گذارد در واقع می‌گوید در ظرفی که هر دو با همدیگر جمع بشوند دیگر کأن این باعث می‌شود این ملاک از هر دو بپرد و امثال اینها ببینید من تصورم این نیست یعنی احساس، می‌گویم اینها ادله‌ای نیست که بشود برهانی برایش اقامه کرد دیگر باید این صور خاصه را در نظر گرفت که آیا وجداناً این صورتی که صورت تزاحم را دوتا دلیل شامل می‌شود یا نمی‌شود؟ من تصورم این هست که صورت تزاحم وجداناً مشمول هر دو دلیل هست به نحوی از انحاء حالا هر جور آن صورت تزاحم را خواستیم معنا بکنیم این را می‌خواهم بگویم که تصورم این هست که وجداناً در صورت تزاحم دوتا دلیل وجوب شأنی و وجوب اقتضایی را می‌خواهند بیان کنند بنابراین اگر شارع بخواهد بگوید که هیچ یک از اینها واجب نیست منافات با آن بیان وجوب شأنی و وجوب اقتضایی دارد و من این جوری تصویر می‌کنم می‌گویم هیچ برهانی که نشود آن برهان را نفی کرد در این بیان نیست احساس کسی حالا چنین احساسی دارد کسی چنین احساسی ندارد. پرسش: حاج آقا این وجوب شأنی که می‌فرمایید یعنی فعلی نیست دیگر ... پاسخ: وجوبی که منهای جهت مزاحمت از همه جهات فعلی است شأنی یعنی این،‌نه وجوب شأنی که مانع از غیر جهت مزاحمت تنها مانعش مزاحمت است و همین باعث می‌شود که در جایی که مزاحم نباشد این وجوب فعلی بشود از همین دلیل، چون دلیل این هست وجوبی که لولا المزاحمة به غیر جهت مزاحمت هیچ مانعی ندارد که همین حتی ما می‌خواهیم بگوییم در ظرف تزاحم هم یک وجوبی وجود دارد وجوبی که فقط مانع فعلیتش آن مزاحم هست خب بنابراین این مفهوم در واقع در غیر ظرف مزاحمت این مانع وجود ندارد در نتیجه وجوب فعلی است بنابراین از آن جهت نمی‌خواهیم اقتضاء بحث را که هنوز اصلاً مانع از غیر جهت مزاحمت هم ممکن است جلوی فعلیت این تکلیف را بگیرد پرسش: اینکه که هر دو تا را شما می‌فرمایید که ملاک دارد می‌خواهید بگویید یکی مثلاً تعیین این جوری باشد که ملاک داشته باشد این چه جوری جوابگوی شما می‌فرمایید وجداناً این جوری که از هر دو کشف ملاک می‌شود ... پاسخ: یعنی وجداناً در این ظرف یکی حتماً فعلی می‌شوند پرسش: خب

آن را بگوییم ملاک دارد پاسخ: نه این بیان حاج آقا است یک موقعی هست ما داریم با کلام آقای صدر، آقای صدر می‌گوید که فقط اهم در ظرف تزاحم آن وجوب فعلی اهم را فقط دلیل بیان می‌کند نسبت به مهم وجوبش را نمی‌رساند خب نقض کلام آقای صدر را نمی‌خواهم بکنم عرض من این هست طبق فرمایش حاج آقا لازمه‌اش این هست که اگر هیچ یک از این دوتا وجوبها هم فعلی نشوند یک نوع خلاف ظاهری ما نسبت به دلیل ما مرتکب نشده باشیم هیچ نوع تعارض و لو تعارض بدوی بین دلیلی که دوتا انقاذ غریق را واجب می‌کند و دلیلی که می‌گوید حالا که این دوتا با همدیگر آمدند هیچکدام لازم نیست هیچکدام فعلی نمی‌شوند معارضه و لو معارضه بدوی هم احساس نمی‌شود لازمه‌فرمایش حاج آقا این هست من می‌گویم این را ما وجداناً احساس می‌کنیم که پرسش: چطور لازمه‌ای ندارد؟ پاسخ: خب فرض این است که ایشان می‌گوید به ظرف تزاحم ناظر نیست دیگر وقتی به ظرف تزاحم ناظر نیست اگر هیچکدام فعلی نشوند خب مشکلی ندارد ناظر به غیر ظرف تزاحم هستند حالا که هر دو مزاحم شدند هیچکدام فعلی نشوند ایشان می‌گوید ناظر به این فرض نیست در حالی که می‌خواهم بگویم وجداناً این جور نیست عرض کردم ایشان ممکن است دفاع کند این احساس وجدانی به خاطر کشف ملاک هست و اینکه شما اگر بخواهید فعلی نشود لازمه‌اش این هست که ملاک هر دو دلیل ملاک دارند و هیچکدام مانعی هم نیست و این ملاک تأثیر ندارد در فعلیت وجوب و این معنایش این است که باید ملاک مضیق باشد و الا اگر ملاک در هر دو موجود باشد مانع اهم از تأثیر ملاک در ایجاب مختص به یکی باشد و در هر دو یک چنین مانعی نباشد به هر حال لاجرم یکی است حالا معین یا علی التخییر باید فعلی بشود حاج آقا ممکن است این جور جواب بدهند نمی‌خواهم بگویم که پاسخ ندارد این اشکال ولی من احساسم این هست که اینجا به اصطلاح مخالفت ظاهر با دلیل احساس می‌شود نه مخالفت ظاهر با چیزی که از خارج دلیل استفاده می‌شود می‌گویم اینها ادله و براهین خاصی نیست که بشود خیلی چیز کرد البته حاج آقا کأن می‌خواهند بفرمایند که وجداناً ایشان می‌خواهند بفرمایند وجداناً ما وجوب بالفعل می‌فهمیم یک موقع با

حاج آقا من صحبت می‌کردم گفتند وجداناً‌وجوب بالفعل استفاده می‌شود وجوب اقتضایی کأن وجداناً استفاده نمی‌شود امثال اینها آن هم در واقع از آن طرف اینکه مراد وجوب بالفعل نباشد وجوب اقتضایی و لو به این معنایی که اقتضایی که فعلیت من جمیع الجهات داشته باشد الا من جهة المزاحمة فعلی و لولا المزاحم این جوری را بگوییم ایشان می‌فرمایند نه ما آن چیزی که از دلیل می‌فهمیم وجوب فعلی من جمیع الجهات هست نه فعلی من غیر جهة المزاحمة‌دیگر اینها عرض می‌کنم دیگر بستگی دارد که چه مقداری آدم پرسش: یعنی ایشان می‌گویند در فرض تزاحم دلیل ساکت است؟ پاسخ: بله ساکت است ایشان ساکت است. خب بگذریم خلاصه عرض من این هست که در بحث کشف ملاک من می‌خواهم کشف ملاک نه اختصاص دارد به امر این جور نیست که حتماً باید از طریق امر باشد از غیر طریق امر هم کشف ملاک می‌شود در اموری که ریشه عقلایی دارد کشف ملاکش از غیر طریق امر است و نیاز نیست که اینکه حالا خطاب مقید به قدرت هست مقید به قدرت نیست به آنها خیلی دخالت ندارد در جایی که ریشه‌های عقلایی دارد جایی که ریشه‌های عقلایی نداشته باشد حاج آقا می‌فرمایند در اینجا هم ما کشف ملاک می‌کنیم به نظر من مشکل است از اینجا کشف ملاک کردن و آن بیانی که اینجا بگوییم عرفاً به اصطلاح چون در امور مربوط به خودشان کشف ملاک می‌کنند در امور شرعی هم آن را تسری می‌دهند آن بیانی که شبیه همان بیان در سیره‌های عقلایی وجود دارد امثال اینها نمی‌خواهم انکار کنم این را باز تأکید می‌کنم و درستی این مطلب برای من ثابت نیست این جوری عرض می‌کنم هنوز اذعان نتوانستم بکنم این واقعاً، انکار نمی‌کنم ولی اینکه آدم احساس بکند که حتماً این مطلب درست است و همین مطلب را درک می‌شود کرد برایم خیلی چیز نیست. پرسش:... پاسخ: نه به آن ارتباطی ندارد خب نه بخواهم چیز کنم خیلی اصلاً خود حاج آقا روحیه‌اش روحیه‌ای نیست که کسی با ایشان چیز کند اصلاً روحیه بعضی هستند خدا سلامتش کند یکی از منبریها هست منبری خوبی هست این یک موقعی حاج آقا در دفتر گاهی اوقات چیز می‌کرد و نکاتی تذکر می‌دادند بعد آقای بیگدلی داماد ما که با این منبریها ارتباط دارد و اینها بعداً به حاج آقا

گفته بود مثل اینکه ایشان خوشش نمی‌آید از تذکراتی که حاج آقا می‌دهند گفتند اصلاً نمی‌گوییم گفتند من خیال می‌کردم که ایشان مایل هستند اگر نواقصی دارد نواقص برطرف بشود وقتی خب خوششان نمی‌آید ایشان اصلاً سبک چیزشان این جور نیست که کسی ایراد بخواهد به ایشان بگیرد به ایشان بربخورد و امثال اینها البته ایرادهای بی‌خود و چیز باشد ناراحت می‌شوند گاهی اوقات نه ناراحتی از اینکه چرا ایراد گرفتید اگر فرض کن من گاهی اوقات ایراد بگیرم می‌تواند بگوید چرا از این حرفهای عجیب و غریب می‌زنی! از این جهت که احساس می‌کنم که مثلاً من نباید این حرفهای بی ربط و بی ریشه را بزنم حالا بعضی از این حرفها را گاهی اوقات ما ... از این می‌ترسیم که کتک بخوریم ... خب بگذریم. خب این اصل بحث کشف ملاک اما بحث بعدی بحث مرجحات باب تزاحم است. پرسش: ببخشید یک نکته‌ای بپرسم اینکه گفتید ریشه عقلایی ندارد امور ... پاسخ: ما در واقع می‌خواهیم بگوییم کشف ملاک از دلیل است کشف ملاک از دلیل است و جایی که قدرت هم در دلیل اخذ شده باشد کشف ملاک هم نمی‌شود پرسش: به صورت عموم دارید می‌گویید دیگر ... پاسخ: بله این را می‌خواهم بگویم حالا به طور عام، حالا دلیل خاص داشته باشیم خارج بحث است پرسش: نه دلیل خاص از خارج دلیل ... پاسخ: از خارج دلیل به عنوان چیز عام نمی‌شود کشف کرد به عنوان یک قانون عام که بگوییم در این جور موارد هم اصل اولی این هست که بگوییم قدرت دخالت ندارد در ملاک و شخصی هم که قادر نیست او هم ملاک دارد تکلیف در حقش آن مشکل نیست پرسش:... نظر حاج آقا ... پاسخ: ایشان می‌گویند به طور عام کشف ملاک می‌شود می‌گویند اصل اولی در این جور موارد این هست که ملاک عام است و ایشان می‌فرمایند عرف متعارف در این جور موارد اصلاً چند شب قبل خدمتشان سؤ‌ال می‌کردم ایشان می‌فرمودند اصلاً به ذهنش خطور نمی‌کند که کأن ملاک در غیر این صورت وجود نداشته باشد امثال اینها بد نیست حالا یک نکته‌ای داخل پرانتز عرض بکنم یک موقعی این بحث بود در بحث تعبدی و توصلی که آیا اصل اولی تعبدی بودن است یا توصلی بودن است اصل نکته‌اش را خود حاج آقا می‌فرمودند من از آن یک برداشتی داشتم حاج

آقا اشاره می‌فرمودند که اساساً خطاب برای این هست که از راه خطاب شارع به مقصودش برسد خب فرض کنید مولا می‌گوید برای من آب بیاور. آن آب آوردنی می‌تواند غرض از خطاب باشد که این خطاب در سلسله عللش و لو احتمالاً واقع باشد حصه‌ای از آب آوردن که این خطاب هیچگونه تأثیری در تحققش ندارد آن نمی‌تواند غرض از این خطاب باشد فرض کنید من می‌گویم که من امر کردم که شما آب بیاورید و انگیزه من از این امر کردن این باشد که مطلق آب آوردن و لو آب آوردنی که هیچگونه طرف توجهی به خطاب هم ندارد جاهل محض است همین جوری آب را برداشته آورده نمی‌داند اصلاً خطابی هم وجود دارد من امر کردم تا آن حصه‌ای که امر در سلسله ایجادش واقع نیست و لو احتمالاً او محقق بشود این معقول نیست تنها انگیزه از امر می‌تواند ... بحث این هست که غرض از خطاب همیشه تحقق متعلق خطاب، تحقق حصه‌ای از متعلق خطاب هست که خطاب در سلسله علل تحققش واقع باشد و لو احتمالاً آن چیزی که حصه‌ای از متعلق که خطاب هیچگونه نقشی و لو نقش احتمالی در تحققش ندارد نمی‌تواند غرض از خطاب باشد غرض خطاب نمی‌تواند اوسع باشد از آن حصه‌ای که خطاب در تحققش تأثیر باشد پرسش:... پاسخ: فرض کنید شارع بگوید همین مثال آب دادن گفتم شارع بگوید که من دستور می‌دهم که شما آب بیاورید برای اینکه آن آب دادنی که هیچگونه این خطاب در سلسله عللش واقع نیست آن آب دادنی که شخص جاهلاً انجام می‌دهد آن آب دادن تحقق پیدا کند اینکه معنا ندارد اگر امر می‌کند امر باید پرسش:... یعنی حاج آقا غرضش از امر آن نیست ... پاسخ: حالا صبر کنید یک غرض اولیه ما داریم یک غرض ثانویه داریم. این را در بحث صوم بخصوص حاج آقا مفصل این را در آن تکیه دادند و در چند جا هم روی این بحث تکیه دادند که ما یک غرض اولیه داریم غرضی که غرض ابتداء داریم آن غرض داریم آن غرض را چون احتمال می‌دهیم که اگر امر نکنیم به آن غرض نرسیم امر می‌کنیم تا آن به اصطلاح سد باب عدمهایی را بکنیم به قول آقا ضیاء که اگر امر نمی‌کردیم آن عدم ممکن بود تحقق پیدا کند یعنی در واقع ... حالا این باشد فردا من این را توضیح بدهم.

ا«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»